

عاطفه فقط ۱۶ سال داشت

آسبه امینی

آخرین روز شهریور ۱۳۶۶، بی‌بی راعی پابه‌ماه، با شکم بسیار بزرگ، فرزندی به زمین می‌گذارد که نامش را عاطفه می‌گذارند. پدر عاطفه می‌گوید: «بچه اگر یک ساعت دیگر نمی‌آمد، خودش و مادرش سر زان می‌رفتند.» می‌رفتند. می‌رفتند و فرصت نمی‌یافتند ۱۶ سال دخترکی را کشان‌کشان به دنبال زندگی بیاورند تا امروز، و امروز شهرتی شوم و مرگی بدبین را با طناب دار بر گردنش بیاویزند.

روزنامه‌ها نوشتند: «عاطفه سه‌ساله ۲۲ ساله به جرم فساد و فحشا اعدام شد.» اما روزنامه‌ها راست نگفته بودند. این را عمه عاطفه می‌گوید و اشک را از گوشه چشمانش پاک می‌کند.

پرسش اول

خبر آمده بود دختر ۲۲ ساله‌ای بر دار رفت به جرم فحشا و فروش تن. اما آنچه این خبر را از زیر دندان فروجه خبرنگاران به صفحه‌های وبسایت‌ها و روزنامه‌ها کشانان این شایعه بود که دختری که در روز ۲۵ مرداد ۱۳۸۳ در محله نارنج‌باغ نکا طناب دار بر گردنش گره خورد نه عاطفه سه‌ساله ۲۲ ساله که عاطفه سه‌ساله ۱۶ ساله بود. شایعه نکا را پشت سر گذاشت، در تهران گشت و از آنجا راه جاده‌های پرنشیب خبر را در جهان به پیش گرفت. اما کسی هم نپرسید، در وانفاسی این همه جرم و این همه مجازات، چرا شایعه فقط پیرامون عاطفه چرخیده است و نه زن و دختر دیگری؟! و شک به این پرسش نخستین بود که مرا راهی مازندران و شهر نکا کرد.

شهرستان نکا در این چند سال گذشته دو بار در «خبر شدن» از دیگر شهرها پیشی گرفته است. بار اول خبر از سیلی بود که نکا را تا نیمه در آب فرو برد و این بار خبری که مرا در گرمای اواخر مرداد راهی این دیار کرد، خبر چگونگی اعدام یک دختر. و چه بدطینت بودند هر دو خبر.

نکا

نزدیک به ۴۰ دقیقه که از ساری فاصله بگیري به نکا می‌رسی؛ شهری که در عین برخوردار بودن از بکرترین طبیعت موجود بسیار فقیرانه در دو سوی خیابان درازی خوابیده است که این سوی شهر را به سوی دیگر وصل می‌کند. ساعت نزدیک ۱۱ به نکا می‌رسم.

پرسان پرسان می‌روم و از هر که بیش از یک لحظه بر من متمرکز می‌شود سؤال می‌کنم. مردی با شک و راندازم می‌کند. می‌پرسد از کجا آمده‌ام و چرا. توضیح می‌دهم. کافی نیست. می‌گوید چرا مرگ دختری فاسد مرا تا به اینجا کشانده است. لحنش سرزنش‌بار است. نمی‌فهم نسبت به من یا عاطفه. دوباره می‌پرسد و هر بار تلخ‌تر: «از یک دختر... می‌خواهید چهره‌های معصوم نشان دهید؟...» حالا لحنش آشناتر است. واژه‌هایی مثل شما مطبوعاتی‌ها، جنجال‌سازی و... معلوم می‌کند که تلخی‌اش از کجاست. برایش توضیح می‌دهم که من به دنبال حقیقت آمده‌ام و اینجا حقیقت در واقعیت پنهان است و نمی‌دانم واقعیت چیست. نه به دنبال اثبات معصومیت کسی آمده‌ام و نه به دنبال جنجال. عاطفه از دید قانون گناهکار بود و مجازات شد. اما من آمده‌ام تا بدانم آیا مجازات این جرم «مرگ» بود. مرد نگاهم می‌کند و رام‌تر و آرام‌تر جوابم را می‌دهد. وقتی به این سؤال می‌رسم، «اینکه می‌گویند عاطفه از نظر عقلی مشکل داشت راست است؟» می‌خندد و می‌گوید: «مشکل که داشت. شیت بود.» و مرد کنار دستم توضیح می‌دهد: «شیت یعنی شیرین عقل، به عبارت عامیانه‌تر یعنی خل و چل.»

نارنج‌باغ

نارنج‌باغ همان محلی است که تا چهار ماه پیش عاطفه در آن زندگی می‌کرد. از خودم می‌پرسم آیا مرگ هم با عاطفه از این محل رفته است؟ مرگی که در تمام این سال‌ها در کوچه باغ‌های نارنج‌باغ در پرهیبت یک زندگی سیاه‌تر قدم زده است، مرگی که هر روز و شب دروازه چوبی سبزرنگ این خانه را کوفته تا نانی و زهرماری بر سفره بی‌رنگ و روی عاطفه و بلوغ لگام‌گسیخته‌اش بگذارد؟ نارنج‌باغ را تا در چوبی سبزرنگ دنبال می‌کنم. هم امروز اگر شما بر این در بکوبید، شاید کسی به دق‌الباب شما پاسخی ندهد. بدنامی و بی‌آبرویی بهانه خوبی است برای کوچ کردن، حتی اگر یک قرن از عمر پدربزرگی گذشته باشد. بالای در چوبی سبزرنگ این خانه دو پارچه سیاه حکایت از عزاداری مادر بزرگ و یکی از بستگان عاطفه دارد. در می‌زنم و داخل می‌شوم.

خانواده

«نمی‌دانم چند نفر جمع شده بودند، شاید هزار نفری می‌شدند. ما شب قبل از اعدام عاطفه را ندیدیم. فقط وقتی می‌بردندش به سمت دار، به ما فرصتی دادند تا با او خداحافظی کنیم.»

-عاطفه چه می‌گفت؟

-گفت: «اگر مرا ببخشند تا عمر دارم به چشم هیچ نامحرمی نگاه نمی‌کنم.»

بعد هم با صدای بلند رو به مردم گفت: «مرا ببخشید». و او را بردند.

یکی از بستگان عاطفه روبه‌روی من در حیاط خانه نشسته است و این ماجرا را برایم تعریف می‌کند؛ حیاطی نیمه‌مخروبه که دو اتاق آجری انتهای آن روزی خانه عاطفه بوده که با پدر بزرگ نود و اندی ساله و مادر بزرگش زندگی می‌کرده است. پسری روی زمین خوابیده که از شدت اعتیاد حتی قادر به باز کردن چشمانش نیست. وسایل خانه را تقریباً جمع کرده‌اند. از کوچ به‌خاطر بدنامی حرف می‌زنند، به مقصدی که ترجیح می‌دهند عنوان نشود.

-عاطفه چند سال داشت؟
-۱۶ سال.

-چطور می‌شود ثابت کرد؟

-شناسنامه‌اش هست.

-پیش کی؟

-پدرش می‌داند.

-پدرش کجاست؟

-نمی‌دانیم، هر چند وقت یک بار پیدایش می‌شود. خانه و جای مشخصی ندارد. همه چیز پیش اوست. چه می‌کند؟

-لباس دست دوم می‌خرد و می‌فروشد. کار و جای مشخصی ندارد. دوره‌گرد است. و بقیه خانواده؟

-عاطفه ۵ ساله بود که پدر و مادرش از هم جدا شدند، بی‌بی را عی از دواج کرد و چند ماه بعد در تصادف مرد. خانواده عاطفه، قبل از سال ۷۰ و قبل از جدایی پدر و مادر، از مازندران به مشهد رفتند و آنجا زندگی کردند. یک خواهر دارد که فاطمه است و یک برادر که محمدعلی. جواد هم خیلی سال پیش توی رودخانه غرق شد. عاطفه و خواهرش، وقتی پدرشان لباس‌های کهنه را به مازندران می‌برد، مشهد پیش زنی افغانی که همسایه‌شان بود می‌مانند. (البته بعداً محمدعلی، برادر بزرگ عاطفه خبر از دو مرکز بهزیستی در مشهد می‌دهد که عاطفه مدتی در آنها به‌سر برده بود.) بعد آمدند نکا پیش پدر بزرگ و مادر بزرگ که تنها نباشند.

اما مردی نود و اندی ساله و زنی زیر هفتاد سال، چگونه می‌توانند خلایق را که عاطفه را به قهقرا می‌برد پر کنند؟

او ادامه می‌دهد:

-فقیر بودند، خیلی فقیر. کسی هم حریف عاطفه نبود. همه می‌گفتند عقل حسابی ندارد. خیلی بددهن بود. نمی‌شد با او دهن به دهن شد. داد و بیداد می‌کرد. ناسزا می‌گفت. اما در عین حال مهربان بود. پدر بزرگ و مادر بزرگش را او جمع می‌کرد. همه کارهای خانه با عاطفه بود. مثل کارگر کار می‌کرد.

-عقل درست و حسابی نداشت، یعنی چه؟ می‌توانی توضیح بدهی چه‌کار می‌کرد؟

-مثلاً اگر در خیابان کسی به او حرف می‌زد، وسط خیابان اردنگی‌اش می‌زد و فحش می‌داد. بلند می‌خندید و کارهایی می‌کرد که معمولاً دیگران نمی‌کنند.

-عاطفه شب آخر چه می‌گفت؟

-ما عاطفه را شب قبل از اعدامش ندیدیم. هیچ‌کس در خانواده او را شب قبل از اعدام ندید. فقط روز اعدام و چند دقیقه قبل از اینکه به سمت دار بیرندش فرصت کردیم با او خداحافظی کنیم.

-یعنی شب پیش از اعدام هیچ‌کدام او را ندیدید؟

-نه.

-حتی پدرش؟

-پدرش که روز اعدام هم نبود.

پاسخ این سؤال را بعدها از صفرعلی سهاله می‌گیرم. او می‌گوید شب اعدام عاطفه در کوره آجرپزی مشغول کار بوده و اصلاً از اعدام دخترش خبردار نشده است.

روز اعدام چه اتفاقی افتاد؟

-جمعیت زیادی آمده بود. عاطفه رو به آنها داد زد و بخشش خواست. وقتی به سمت دار می‌رفت بلند بلند العفو العفو می‌گفت. وقتی قاضی رضایی آخرین مرحله اعدام را اجرا می‌کرد، یک مرد بین جمعیت غش کرد و افتاد. بعد فهمیدیم که فوت کرد.

اسمش موسی بود.

-چرا فوت کرد؟

-نمی‌دانم، شاید برای اینکه عاطفه کم‌سن و سال بود، ناراحت شده بود یا ترسیده بود. خیلی از مردم ناراحت شدند. درست است که عاطفه خیلی اشتباه کرده بود، گناه کرده بود، ولی همه‌اش از سر نفهمی بود.

بیرون خانه عده‌ای جمع‌اند. آنها دیده‌اند که غریبه‌ای به خانه سهاله‌ها وارد شده است. از پسر معتادی که درون خانه افتاده است باخبرند. به مردی که پدانه از دوباره برگشتن به داخل خانه باز می‌دارد می‌گویم: «اگر از برابر عاطفه هم با همین دلسوزی (!) رد نمی‌شدید، شاید الان در گورستان خوابیده بود.»

مدارک

جواز دفن عاطفه می‌گوید او متولد ۱۳۶۱ یعنی ۲۲ ساله است. پدرش شناسنامه خود را مقابل می‌گذارد. در آن نوشته شده عاطفه سهاله متولد ۳۰ شهریور ۱۳۶۶ ۱۶ ساله. این ادعا با گواهی خلاصه رونوشت فوت سازمان ثبت احوال به شماره (۳۴۸۶۳۵) ۹/ف که روز فوت را ۲۵ مرداد ۱۳۸۳ عنوان کرده و نیز فتوکپی شناسنامه عاطفه ثابت می‌شود. یک هفته است از سفر به نکا برگشته‌ام. صفر علی سهاله به تهران و به دیدنم آمده، با انبوه کاغذهای تاشده‌ای در یک نایلون سیاه. آنها برای دادخواهی آمده‌اند. محمد علی، برادر عاطفه، نیز با صفر علی است و وقتی به میان حرف پدرش می‌پرد تا توضیحات او را کامل کند، با واکنش تند پدر مواجه می‌شود. صفر علی می‌خواهد همه چیز را خودش تعریف کند. او حتی کارنامه‌های دوره دبستان عاطفه را با خودش آورده است.

قصه در بمری این خانواده، از سال ۷۲، حتی پیش از آن، شروع می‌شود. از قول صفر علی می‌شنویم. او سرگذشت دختری را می‌گوید که بی‌محبت مادر و بی‌مراقبت پدر، در فقر و نکبت، تولدش را به مرگش نزدیک کرده است. -آقای سهاله، عاطفه گاهی اوقات دچار دیوانگی می‌شد یا کارهای غیر عادی از او سر می‌زد؟

مرد مدرکی مقابل می‌گذارد و با لهجه غلیظ مازندرانی جوابم را می‌دهد، طوری که به‌سختی حرف‌هایش را متوجه می‌شدم و به همین علت هر سؤال را چند بار تکرار می‌کنم تا از جواب‌هایش مطمئن شوم:

-حرف ما هم این است. عاطفه برای اعتراض به حکم اولش در زندان نوشته که جنون دارد. چرا به این مسئله رسیدگی نشد؟
- شما خودتان هم دلیلی برای جنون ادواری عاطفه دارید؟
- بله، ما استشهد محلی داریم که مردم آن را امضا کرده‌اند و در آن نوشته عاطفه عقل سالم نداشت.

نامه تایپ‌شده‌ای را روی میز باز می‌کند که عاطفه در تاریخ ۱۳۸۳/۳/۳ آن را امضا کرده است. این نامه اعتراض عاطفه به حکم نخستین دادگاه مبنی بر اعدام اوست. در بخشی از این نامه آمده است: «اینجانب در کودکی شاهد اختلافات والدینم در زندگی بوده‌ام. در همان عنفوان کودکی مادرم از پدرم طلاق گرفت و در اثر سانحه تصادف (بعدها خانه بخت دومش) به دیار ابدی شتافت. برادرم نیز شش ماه بعد از آن در اثر غرق شدن در رودخانه دار فانی را وداع گفت. اینجانب و خواهرم در مشهد توسط یک افغانی بزرگ شدیم و در زمان بلوغ به صورت سالم به خانواده‌ام که سرپرستی آن با پدر بزرگ و مادر بزرگ است تحویل داده شدم. مدارک پزشکی موجود است که ثابت می‌کند عصب و روان ضعیفی دارم و در دقایقی از شبانه‌روز مختل مشاعر می‌گردم که هرگونه عمل مثبت یا منفی ممکن است از اینجانب بروز کند.»
نامه عاطفه چنین ادامه می‌یابد: «همة اهالی محل می‌دانند که ثبات روانی ندارم. آیا جنونی که بعضاً ادواری است و اینجانب را دربر می‌گیرد و در آن لحظات مجنون می‌شوم نمی‌تواند مانع تصمیم‌گیری عقلانی‌ام شود؟»
عاطفه در پایان این اعتراض‌نامه، ضمن تقاضای بخشش، از محضر قانون خواسته است ادعایش را با شهادت گواهان محلی و تست پزشکی ثابت کند.

گواهان نکایی

قاضی پرونده در حکم وی اعلام کرده نامه تعدادی از اهالی نارنج‌باغ نکا که نسبت به اعمال منافی عفت عاطفه اعتراض داشته‌اند عامل دستگیری او بوده است. عده‌ای دیگر از اهالی نکا نیز در نامه دیگری، با ۴۳ امضا، در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۸۳ نوشته‌اند:

«اینجانبان از اهالی خیابان راه‌آهن نکا (نواب صفوی) که از معتمدین شهرستان نکا هستیم، اطلاع کافی داریم که عاطفه سهاله، دختر صفر علی، از عقل کم دارد و دارای بیماری روان می‌باشد. مراتب جهت جلوگیری از پیگرد قانونی به اطلاع می‌رسد.»

همچنین شهادت‌نامه دیگری به امضای ۴۴ تن از اهالی نکا رسیده است که در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۸۳ (بعد از اعدام عاطفه) اخذ شده و در آن ساکنان نارنج‌باغ و بستگان و آشنایان عاطفه به داشتن جنون ادواری و اختلال مشاعر وی شهادت داده‌اند. شادی صدر، حقوقدانی که وکالت صفر علی سهاله را برای شکایت از حکم اجرا شده عاطفه پذیرفته، در این باره چنین توضیح می‌دهد: «به استناد شهادت برخی از مردم نکا مبنی بر جنون ادواری عاطفه و به استناد شهادت مکتوب خودش در این باره، به‌فائده باید از او تست پزشکی گرفته می‌شد و نتیجه این تحقیق پزشکی در حکم می‌آمد، درحالی‌که حکم عاطفه فاقد نتایج معاینه پزشکی است.»

به گفته شادی صدر، اقرارکننده باید با صحت و سلامت کامل عقلانی و با اختیار و اراده خود اقرار کند وگرنه اقرار او به لحاظ قانونی قابل توجیه نیست و از آنجا که ادعای زنا در مورد عاطفه با اقرار شخص او ثابت شده، بی‌توجهی به ادعای جنون وی جای تأمل و تحقیق دارد.

وی با تأکید بر اینکه تشخیص جنون ادواری کار یک مرجع قانونی پزشکی است می‌گوید: «ما درصددیم بدانیم که عاطفه تا چه حد آزادی و اختیار داشته و تا چه حد شرایط برای اخذ اقرار درست بوده است؟»

۱۸ سالگی

کنوانسیون جهانی حقوق کودک که مجلس شورای اسلامی در اسفند ۱۳۷۲ با امضای آن، طبق ماده ۹ قانون مدنی، ملزم به رعایت مفادش شد، در بند الف ماده ۳۷ تصریح می‌کند: «مجازات اعدام را نمی‌توان در مورد کودک زیر ۱۸ سال اعمال کرد».

ماده ۹ قانون مدنی نیز می‌گوید: «مقررات عهودی که برطبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است».

اما ایران هنگام الحاق به این کنوانسیون پیش‌شرط مغایر نبودن مفاد آن با شرع اسلام را قرار داده است و شاید به همین دلیل است که شیرین عبادی، حقوق‌دان، اعدام افراد زیر ۱۸ سال را جرم و عمل خلاف قانون نمی‌داند. او در تحلیل این گفته خود می‌گوید: «مسئله‌ای که در جوامع بین‌المللی همواره مورد بحث است و دولت ایران نیز به آن متهم می‌شود صدور حکم اعدام برای افراد کمتر از ۱۸ سال است که در این زمینه اعتراضی به قوه قضاییه وارد نیست، زیرا قوه قضاییه جز اجرای قانون کار دیگری نمی‌تواند و حق ندارد انجام دهد».

وی همچنین انتقاد را متوجه مسئولیت کیفری موجود در قوانین مدون شده می‌داند. اما اضافه می‌کند: «البته شیوه دادرسی در دادگاه‌های اطفال این است که با رانت با کودکان برخورد می‌کنند و برای آنها مجازات جایگزین اعمال می‌کنند، اما متأسفانه چون این مجازات‌های جایگزین در قانون پایگاهی ندارد، به تمامی در دادگاه تجدیدنظر یا در اجرای احکام شکسته می‌شود».

عبادی مجازات جایگزین را وقتی معتبر می‌داند که به دستگاه قانونی کشور وارد شود. اما نکته‌ای که شیرین عبادی به آن اشاره کرده یعنی «با رانت برخورد کردن در دادرسی دادگاه‌های اطفال» نکته‌ای قابل تأمل است.

در کنار شماره دادنامه‌ای که عاطفه در آن به اعدام محکوم شده، تاریخ ۱۳۸۳/۳/۳ ثبت شده است. تاریخ رسیدگی به تجدیدنظرخواهی این حکم ۱۳۸۳/۴/۱۳ یعنی ۱ ماه و ۱۰ روز پس از صدور حکم اول است و رونوشت فوت او تاریخ ۱۳۸۳/۵/۲۵ را نشان می‌دهد. یعنی دادرسی عاطفه فقط ۲ ماه و ۲۲ روز به درازا کشیده است و اگرچه حکم عاطفه طبق قانون (نه عرف قضایی) می‌توانسته اجرا شود، سؤال این است که: اگر تجدیدنظرکنندگان در دیوان عالی کشور از سن واقعی عاطفه (یعنی ۱۶ ساله بودن او) مطلع می‌بودند، در نحوه رسیدگی به پرونده او شیوه دیگری در پیش نمی‌گرفتند؟ رئیس مرکز مطالعات راهبردی و توسعه قضایی با تقدیم لایحه دادگاه اطفال به دولت از حذف شدن مجازات اعدام و حبس ابد برای افراد زیر ۱۸ سال در آینده‌ای نزدیک خبر می‌دهد و تصریح می‌کند: «باید سعی شود اطفال کمتر به دستگاه قضایی ارجاع داده شوند». دکتر علیرضا جمشیدی چنین قانونی را با شرع اسلام و نیز با علوم جدید منطبق می‌داند و تأکید می‌کند: «نباید جوانان خود را به سمت کیفر دادن سوق دهیم بلکه باید به امور آنها با سرعت و عدالت غیررسمی رسیدگی کنیم، چرا که در آینده آنها بسیار مؤثر خواهد بود».

گرچه لایحه مذکور هنوز به صورت قانون در نیامده است، انتشار محتوای این لایحه در رسانه‌ها به‌ویژه اینکه درباره مجازات اعدام و حبس ابد افراد زیر ۱۸ سال، فتاوی مراجع عظام از جمله آیت‌الله نوری همدانی، آیت‌الله مکارم شیرازی و آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی اخذ شده، به‌طور معمول شیوه دادرسی دادگاه‌های اطفال را با تخفیف، مراعات و نرمش همراه می‌کند. شادی صدر، وکیل صفرعلی سهاله، در پاسخ به این سؤال که چرا حکم اعدام عاطفه با این سرعت به اجرا درآمد می‌گوید: «پدر عاطفه و خانواده‌اش نیز نسبت به حکم اجراشده عاطفه اعتراض دارند. به‌نظر می‌رسد اعدام عاطفه بدون طی شدن تمام راه‌ها برای تجدیدنظرخواهی اتفاق افتاد و حالا تنها راه ما شکایت از حکم اجراشده به دادگاه عالی انتظامی قضات است. زیرا ما احتمال می‌دهیم قاضی اشتباه کرده باشد».

شادی صدر در توضیح این مطلب می‌گوید: «رویه موجود قضایی معمولاً این‌طور است که اجرای حکم افراد زیر ۱۸ سال را تا بعد از ۱۸ سالگی آنها به تعویق می‌اندازند. ما فکر می‌کنیم که اگر قضات دیوان عالی کشور از این موضوع مطلع می‌بودند در تجدیدنظرخواهی عاطفه بی‌تأثیر نبود. ضمن اینکه گزارشی از معاینه پزشکی عاطفه برای اثبات عدم جنون ادواری وی در حکم دیده نمی‌شود. این مسائل جنبه‌های مختلف اعتراض خانواده عاطفه است».

طبق ماده ۹۰ قانون مجازات اسلامی، «هرگاه زن یا مردی چند بار زنا کند و، بعد از هر بار، حد بر او جاری شود، در مرتبه چهارم کشته می‌شود». وکیل خانواده سهاله درباره احکام قبلی عاطفه، که در واقع طبق قانون فوق علت اصلی اعدام او بود، می‌گوید: «تحقیقات ما درباره پرونده‌های قبلی عاطفه و احکام صادرشده درباره او شروع شده است».

وی در پاسخ به این سؤال که محکومیت‌های عاطفه بنا بر اقرار شخصی وی بوده و او درباره جنون ادواری خود نیز اقرار داشته، می‌گوید: «اقرار شخص مجنون فاقد اعتبار حقوقی است، ولی تشخیص جنون ادواری کار یک فرد عادی نیست و یک مرجع پزشکی قانونی باید آن را ثابت کند. حالا سؤال ما این است که اگر این مراحل طی شده چرا نتیجه بررسی در حکم نیامده و اگر طی نشده، دلیل آن چه بوده است».

۳۰۰ ضربه شلاق در کمتر از یک سال

احکام پیشین عاطفه که طبق آنها به حد جلد (یک‌صد ضربه تازیانه) محکوم شده در تاریخ‌های ۱۳۸۰/۱۰/۲۷ (در ۱۴ سالگی)، ۱۳۸۰/۱۲/۲۵ (دو ماه بعد از حد اول) و ۱۳۸۱/۶/۲۰ (در ۱۵ سالگی و ۶ ماه بعد از دومین حکم) به اجرا درآمده‌اند. همین متن را مرور کنیم: دختر ۱۴ ساله‌ای در فاصله کمتر از یک سال، سه بار و هر بار صد تازیانه شلاق می‌خورد به جرم فساد و زنا غیر محصنه.

پرسش‌هایی ذهنم را خراش می‌دهد: چند تازیانه جامعه‌ای را که يك دختر ۱۴ ساله را به فحشا می‌کشاند مجازات کرده است؟ چه شرایطی برای تغییر وضعیت خانوادگی و اجتماعی عاطفه ایجاد شده است؟ آیا قانون برای دختری که به نام عاطفه، ۱۴ ساله، فقط هنگام مجازات معنا یافته است؟

خراش‌های ذهنم زیاد می‌شود و عکسی از نظرم می‌گذرد که روزنامه ایران بعد از اعدام عاطفه چاپ کرد. عکس مربوط به سال ۷۹ بود، زمانی که عاطفه نخستین محکومیت‌های خود را طی می‌کرد، و دختری که به دوربین خیره شده بود نشان نمی‌داد که کودکی ۱۳ ساله است!

سایر متهمان

در خیرها آمده بود که عاطفه، علاوه بر اقدام به زناي غير محصنه و فساد، عامل فحشا و گمراهي دختر جوان ديگري به نام فاطمه نیز بوده است. صفر علي سهاله در این باره می‌گوید: «چگونه دختر من باعث فساد کسی شده که سابقه کیفری او و جرم‌هایی که پیش از این مرتکب شده از سابقه کیفری عاطفه بیشتر است! طبق اقرار فاطمه، آن دو در زندان بهشهر با هم آشنا شدند. يك دختر بی‌گناه که دختر من باعث انحراف اخلاقی او شده در زندان بهشهر چه می‌کرد؟!»

روزي که عاطفه دستگیر شد، فاطمه را در پارک نکا گرفتند. او گفت که شب پیش عاطفه بوده است. صبح آن روز عاطفه در خانه تنها بود. مادر بزرگش به شهر دیگری نزد دخترش رفته و پدر بزرگش (نعمت سهاله) نیز از خانه خارج شده بود. صفر علي بر اساس گفته‌های عاطفه می‌گوید: «او داشت برای غذا برنج می‌شست، آمدند، در زندان او را بردند. گفتند افراد محل استشهاده‌اند بدون امضا جمع کرده‌اند که عاطفه در محل فساد می‌کند».

عما عاطفه درحالی‌که چشمان خیسش را پاک می‌کند در این باره می‌گوید: «خانم، نامه بی‌امضا نمی‌تواند از سر غرض‌ورزی باشد؟»

از صفر علي درباره مردی که به اقرار عاطفه با او رابطه نامشروع داشته می‌پرسم: «او يك تاکسي آبی دارد و در يك آژانس تلفنی کار می‌کرد. حالا سراغش را ندارم. علي د. مردی است که به اقرار عاطفه با او رابطه نامشروع داشته است. او متهم ردیف سوم این پرونده بعد از عاطفه و فاطمه است که به همین علت، طبق ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی، به ۹۵ ضربه شلاق تعزیری محکوم شد. علي د. طبق اقرار عاطفه مرتباً با او رابطه نامشروع داشته و بابت آن به عاطفه پول می‌داده. در حکم دیوان عالی کشور این توضیح به نقل از عاطفه آمده است: «او هر دفعه مبلغ ۱۰، ۱۵، ۲۰ هزار تومان به اینجانب داده است. علي د. دو نوبت دیگر در همین رابطه دستگیر شد و چون منکر بود، او را آزاد کردند.» فراموش نکنیم که حکم عاطفه بنا بر اقرار وی پس از دستگیری بوده است. متهمان ردیف چهارم و پنجم یعنی قربانعلی د. و علي د. نیز به ۹۵ ضربه شلاق تعزیری محکوم شدند.

از مجموع متهمان، عاطفه و علي به احکام خود اعتراض و درخواست تجدیدنظر کردند. درخواست تجدیدنظر عاطفه سهاله موجب نقض دادنامه نشد و، با این جمله که «لذا دادنامه در خصوص خانم عاطفه سهاله ابرام می‌گردد»، عاطفه به طناب دار سپرده شد. اما در مورد سایر محکومان در حکم دیوان عالی کشور آمده است: «در مورد سایر محکوم علیهم به لحاظ اینکه یا اعتراض نکرده‌اند یا خارج از صلاحیت دیوان است، فعلاً این شعبه (شعبه ۳۲ دیوان عالی کشور) مواجه با تکلیف نیست».

علم قاضی

اقرار تنها دلیل اثبات جرم عاطفه نبوده است، زیرا طبق آنچه در حکم بدوی و تجدیدنظر وی تصریح شده، علم قاضی نیز در این باره حاصل و بر اساس آن حکم اعدام صادر شده است: «نظر به اینکه متهم جزئیات موضوع و نحوه ارتباط و کیفیت عمل را دقیقاً بیان داشته، علاوه بر اقرار اربعه موجب علم نیز می‌گردد... شعبه ۳۲ دیوان عالی کشور - شماره تجدیدنظر ۳۲-۹۳۷۸/۲»

استناد به علم قاضی که بر اساس توضیح و تشریح متهم حاصل آمده از جمله مواردی است که وکیل صفر علي سهاله در تنظیم دادخواست خود و ارائه آن به دادسرای عالی انتظامی قضات غیرقانونی قلمداد کرده است.

شادي صدر در این باره می‌گوید: «علم قاضی در زمره "راه‌های ثبوت زنا" در فصل دوم کتاب دوم قانون مجازات اسلامی نیامده و اساساً جزء ادله اثبات جرم زنا محسوب نمی‌شود و قاضی محترم بلاوجه به آن استناد کرده است. در واقع تنها دلیل اثبات زنا اقرار متهم بوده است که با فاصله‌های بسیار کمی در چهار جلسه متوالی دادرسی اخذ شده است».

تلخ، حتی پس از مرگ

صفر علي با پیراهن سیاه روبه‌رویم نشسته است، کارنامه‌های عاطفه را تا می‌کند و داخل نایلون سیاه می‌گذارد. به نمره ۲۰ عاطفه نگاه دیگری می‌کنم، نمره ورزش، کلاس پنجم. معدل او از ۱۷/۱۶ در اول دبستان به ۱۱/۶ در کلاس پنجم رسید. اما نمره انضباطش از ۱۷ پایین‌تر نیامد. می‌پرسم:

- وکیل تسخیری‌اش چه می‌گفت؟

- نگاهم می‌کند. «من وکیل دخترم را ندیدم. خودم هم پول نداشتم برایش وکیل بگیرم».

- راست است که قبر عاطفه دستکاری شده بود؟

-ما رسم داریم وقتی مرده را دفن می‌کنیم، تا بعد از مراسم سوم و هفتم، سر خاکش نمی‌رویم. وقتی بعد از سوم رفتیم سر خاک عاطفه، دیدیم قبرش دستکاری شده و معلوم است روی آن را کنده‌اند. خبر دادیم. گفتند بررسی می‌کنند. بعد به ما گفتند با دستگاه بررسی کردند، جسد داخل قبر و سالم بود.
-یعنی شما داخل قبر را ندیدید؟
-ما که نمی‌توانستیم قبر را باز کنیم. آنها هم با دستگاه بررسی کردند، گفتند جنازه سالم است.
-چرا قبر عاطفه را دستکاری کرده بودند.
-چه بگویم؟!...

حرف آخر صفر علی، مثل صدای زنگ، واژه‌هایی را که برای بستن گزارش به دنبالشان می‌گردم، در هم می‌ریزد. این گزارش می‌تواند پایان یک پرونده باشد. می‌تواند آغاز پرونده دیگری باشد. این گزارش می‌تواند همین‌جا تمام شود یا شروع شود. مرگ دختری ۱۶ ساله به جرم زندگی در سیاه‌ترین پستوی یک خیابان شب‌گرفته آغاز است یا پایان؟ صفر علی می‌گوید: «چه بگویم؟!»
من هم همین را می‌نویسم.

پی‌نوشت‌ها

- ۱ (مصاحبه با شیرین عبادی، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، سرویس فقه و حقوق، ۱۳۸۳/۶/۱۳.
- ۲ (مصاحبه با علیرضا جمشیدی، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، سرویس فقه و حقوق، ۱۳۸۲/۷/۵.

از سایت زنان

<http://www.zanan.co.ir/social/000405.html>

asieh.amini@gmail.com

سایت زنان